

آیا طبقه نافی ملت است؟

کارگران و مدرنیزاسیون ملی در ایران*

آصف بیات

برگردان: یوسف آبخون

انترناسیونالیستی کارگری و اجتماعی «نو» بوده می‌گوید، چیزی که سوسیالیست‌ها آن را درک نکرده‌اند^(۱) این است که «آگاهی طبقاتی و ملی بیش از آن که در برابر هم باشند همدیگر را تقویت می‌کنند. علاوه بر واترمن بسیاری از مارکسیست هم به کوتاهی مارکسیسم نسبت به تحلیل و اهمیت ناسیونالیسم^(۲) و هم‌چنین درک منطق و شرایط مادی انترناسیونالیسم پرولتاریائی «قدیمی»، آن‌طور که در مانیفیست کمونیست آمده، اشاره کرده‌اند. اما بحث واترمن، صرف نظر از بحثی که در مانیفیست کمونیست آمده و او آن را «تقلیل‌گرایی طبقاتی»، «تکامل‌گرایی» و «مرحله‌گرایی» می‌داند، این است که حالا آن شرایط اجتماعی و سیاسی که موجب پیدایش انترناسیونالیسم پرولتاریائی «قدیمی» شده بود، تغییر کرده است (شرایطی مثل ضعف هویت‌ها و فرهنگ‌های ملی اولیه، فقدان و یا محدودیت حقوق شهروندی و رهبرانی با ایده‌های انترناسیونالیستی از صنعت‌گران خود ساخته و غیره...^(۳)). در برابر آن و در حال حاضر، با وجود جنبش کارگران شرکت‌های چند ملیتی و جنبش‌های زنان، حقوق بشر، صلح، محیط زیست و هم‌بستگی شرایط برای پیدایش انترناسیونالیسم جنبش‌های اجتماعی و کارگری «نو» فراهم شده است. با این وجود هنوز رابطه پیچیده آگاهی ملی و طبقاتی علی‌رغم شواهدی از ظهور این نوع جدید از انترناسیونالیسم، تا حدود زیادی ناروشن مانده است. این امکان وجود دارد که هویت قومی، همان‌طور که در سال‌های اخیر شاهد بوده‌ایم، منجر به کم رنگ شدن ملت بشود، ولی آگاهی و مبارزات طبقه کارگر چنین تأثیری بر ملت ندارد و در واقع هیچ‌گاه نداشته است. کارگران برای افزایش سهم‌شان از قدرت و سود مبارزه می‌کنند. آنها در این راه ممکن است مانع اجرای طرح‌های ملی، زمانی که احساس کنند این طرح‌ها به نفع‌شان نیست، بشوند، اما آنها این کار را نه برای مقابله با ملت‌شان و یا حتی دولت بلکه برای مقابله با کارفرمایان، سیاستمداران و بوروکرات‌ها انجام می‌دهند. چرا که، در تحلیل نهائی در مرزهای ملی است که کارگران می‌توانند به ارزیابی از دستاوردهایشان و به مبارزه به طور کلی بپردازند. حتی انترناسیونالیسم طبقه کارگر هیچ‌گاه معنی مبارزه علیه دولت‌های خودی نبوده است بلکه در برابر سرمایه‌های بین‌المللی بوده که در محدوده دولت - ملت‌ها عمل می‌کرده‌اند. علت این هم، همان‌طور که هابس باوم و رمزی (Ramsey) مطرح کرده‌اند، تفاوت موجود میان کار و سرمایه در این رابطه است. و این که انترناسیونالیسم گرچه برای سرمایه ضروری است ولی برای نیروی کار چنین نیست. در واقع سرمایه چند ملیتی ناگزیر به اتخاذ تصمیم در سطح جهانی است در حالی که قدرت و مبارزه نیروی کار ضرورتاً در سطح ملی و در محل کار و یا در جامعه و به طور محلی نمایان می‌شود. در حالی که کارگران در سطح کارخانه و یا بنگاه برای بهبود شرایط کار و دستمزدهایشان مبارزه می‌کنند ولی مدیریت و سرمایه جهانی نگران مسائل مالی‌ای هستند که لزوماً به سطح کارخانه و یا بنگاه و یا به روند تولید محدود

تناقض آشکاری میان هویت ملی و آگاهی طبقاتی وجود دارد. آگاهی طبقاتی بر هویت و وحدت اعضای یک طبقه، در این بحث طبقه کارگر، از هر قوم و مذهب و غالباً در برابر سایر طبقات، چه بومی و چه خارجی، دلالت دارد. در حالی که هویت ملی حاکی از اتحاد شهروندانی است از استعمارگر و استعمار شونده در برابر اعضای سایر ملل و شامل بخشهای استعمار شونده آنها. به نظر می‌رسد که این تعاریف در انطباق با تعاریفی باشد در مانیفیست کمونیست که مارکس و انگلس در آن کارگران را به عنوان کسانی معرفی کرده‌اند که «می‌بهنی ندارد» و فارغ از هر گونه «ویژگی ملی» و تعصب بورژوائی‌اند.

در حالی که تاریخ مملو از رویارویی ملل در برابر یکدیگر است، شواهد تاریخی نادری از وحدت عمل و یا مبارزه مشترک کارگران از ملل گوناگون در برابر بورژوازی بین‌المللی وجود دارد.^(۴) تجربه بین‌الملل دوم در جنگ جهانی اول نیز، با وجود تلاش‌های کارگران انترناسیونالیست اروپائی در اواخر قرن نوزدهم و پس از آن، به روشنی حاکی از آن بود که کارگران برای دفاع از «سرزمین پدری»‌شان در پشت استعمارگران‌شان صف کشیدند. بنظر می‌رسد که شواهد دال بر برتری احساسات و هویت ملی بر احساس و هویت طبقاتی است. چرا چنین است؟ جامعه‌شناس کارکردگر (Functionalist) منکر وجود و تأثیر اقدام طبقاتی است. بنابراین چنین تضادی از نظر وی بی‌مورد است. چرا که کارگران و کارفرمایان از نگاه او کسانی هستند که در یک ساختار اجتماعی عملکردهای مکملی دارند. اما از طرف دیگر یک مارکسیست ممکن است کارگرانی را که در دفاع از ملت به دنبال استعمارگران‌شان افتادند، فاقد آگاهی طبقاتی کافی در نظر بگیرد. شرکت کارگران ایرانی در جنگ علیه عراق در سال ۱۹۸۰ بسیاری از مارکسیست‌های ایرانی را متعجب کرد. به طور مثال اتحاد مبارزان کمونیست، یک سازمان مارکسیست - لنینیست مدعی شد که «باورهای ملی و مذهبی در میان کارگران و زحمتکشان» حاصل تلاش «بورژوازی و اقلیت حاکم» در میان آنهاست و این نتیجه‌گیری که اگر «توده‌ها و کارگران به منافع واقعی‌شان آگاهی پیدا کنند این باورها به سرعت از میان خواهند رفت»^(۵)

این سناریو البته به ایران محدود نیست. اریک هابس باوم (Habsbawm Eric) در رابطه با طبقه کارگر اروپا نشان می‌دهد که آگاهی طبقاتی، هر چند پایه‌ای و حیاتی است ولی نسبت به سایر آگاهی‌ها در میان کارگران و از جمله آگاهی ملی ثانویه بوده است. برغم آنکه، کارگران اروپا در شرایط عادی رویارویی سازمان یافته‌ای را که از هویت طبقاتی بالا و لاقدر در شکل ابتدائی آن از آگاهی اتحادیه‌ای برخوردار بوده در برابر بورژوازی خودی از خود نشان داده‌اند. با این حال علی‌رغم اشاره هابس باوم در رابطه با این گرایش تاریخی بحث تئوریک اندکی انجام شده است. این پدیده را چگونه می‌توان توضیح داد؟

پیتر واترمن (Peter Waterman) که بیش از یک دهه مدعی جنبش

نیست^(۶). در حقیقت به همین دلیل هم هست که بسیاری از انترناسیونالیست‌ها خواهان گذار جنبش کارگری از مبارزات اقتصادی به مبارزات سیاسی شده‌اند. صرف نظر از این که هنوز چگونگی انجام چنین کاری روشن نشده است. من در این مقاله با نگاهی به تجربه ایران بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، به پیچیدگی رابطه بین مبارزه و هویت طبقاتی و ملی خواهم پرداخت. بحث من این است که هویت ملی و طبقاتی ضرورتاً متضاد نیستند. در واقع آگاهی طبقه کارگر می‌تواند در پیوستگی با مفاهیم ملت، دولت و شهروندی متبلور شود. آگاهی طبقاتی هم، تنها به زبان حقوقی و شهروندی شکل گرفته است. از طرف دیگر به این نتیجه‌گیری خواهم پرداخت که مفهوم ملت دارای این انعطاف هست که انگاره‌های مختلفی در آن جای گیرند. آن نوع از انگاره‌هایی که به مبارزات طبقه (کارگر) امکان می‌دهد تا خود را با آنها همساز کند. من نشان خواهم داد که کارگران ایران با مبارزه‌ای که در برابر کارفرمایان و دولت به پیش بردند، به هویت ویژه‌ای دست یافتند. مبارزه‌ای که بر پیش برد برنامه توسعه ملی اثر گذاشت. برنامه‌ای که حکومت تلاش داشت تا آن را با عنوان «تعاون نیروی کار» کارگران به پیش ببرد. کارگران هم چنین تلاش کردند تا گفتمان و مفهوم دیگری را در برابر گفتمان اسلام به عنوان وسیله‌ای برای پیش برد برنامه توسعه ملی قرار دهند. با این حال کارگران، با اعزام داوطلبان متعددی به جبهه‌های جنگ علیه عراق و کمک به رزمندگان و افزایش تولید، میهن‌پرست باقی ماندند. ولی آنها با احساس بی‌عدالتی در رفتار کارفرمایان و دولت، عکس‌العمل خود را تغییر داده و به مبارزه و برخورد پرداختند. برخی از پرداخت اعانه جنگی و برخی دیگر از کار بیشتر برای انقلاب و «ملت اسلامی» سرباز زدند و در نهایت تعداد بسیاری در برابر جنگ قرار گرفتند. در واقع حس کاملاً بدیعی از ملیت که از التهاب انقلاب بیرون آمده بود زبان قدرتمندی از حق طلبی را به وجود آورد که به سهم خود در رزمندگی نیروی کار اثر گذاشت.

گفتمان و استراتژی توسعه اقتصادی

استراتژی اقتصادی جمهوری اسلامی، خلاف استراتژی مدرنیسم، روشن نبود. جمهوری اسلامی در گفتمان و ایدئولوژی سیاست‌های اقتصادی چرخشی اساسی کرد. در دوره پهلوی‌ها و در دهه ۱۹۳۰ رضاشاه به دنبال آن بود تا با تکیه بر الگوی غرب و سکولاریسم، ضد قبیلگی گرائی، ملی‌گرائی توسعه آموزش و سرمایه‌داری دولتی به بازسازی ایران بپردازد. دولت با مدرنیسم بورکراسی دولتی ایجاد راه‌ها و راه‌آهن سراسری زیربنای توسعه اقتصادی و به ویژه توسعه صنعتی را بنا نهاد. دولت مستقیماً به سرمایه‌گذاری صنعتی اقدام کرد. در پایان دهه ۱۹۳۰، ۶۴ کارخانه راه‌اندازی شد و حدود ۲۰ درصد بودجه به توسعه صنعتی اختصاص یافت. به این وسیله طبقات جدیدی از تجار، زمین‌داران و بوروکراسی وابسته به دولت به وجود آمد و شاه به عنوان تجسم اراده ملی و با گرایش شوونیسم پارسی معرفی گردید.

محمد رضاشاه، که در دوره جنگ جهانی دوم به جای پدر نشست راه وی را با حرارت دنبال کرد. ایران بعد از کودتای سال ۱۹۵۳ که طی آن حکومت ملی و سکولار دکتر محمد مصدق سرنگون گردید به نزدیک‌ترین هم‌پیمان ایالت متحده آمریکا در منطقه تبدیل گشت. امضاء قرار دادهای اقتصادی، سیاسی و نظامی با کشورهای غربی ایران را به یک عنصر درونی مدار غرب تبدیل نمود. اعلام «انقلاب سفید» در سال ۱۹۶۳ از جانب شاه حول محور اصلاحات ارضی، حق رأی زنان، مبارزه با بی‌سوادی گام بلندی بود در مدرنیسم و با نتایج اجتماعی بسیار گسترده. در همین زمان، به برکت افزایش بهای نفت و اجرای برنامه‌های پنج ساله توسعه در دوره ۷۲-۱۹۶۳، نرخ رشد سالانه ۱۱ درصدی تثبیت و جهش فوق‌العاده ۳۰ درصدی برای سال‌های ۱۹۷۴ و ۱۹۷۵ بدست آمد. درآمدهای نفت، سرمایه‌گذاری، وسیع صنعتی و هزینه آموزش عمومی را تأمین نمود. تولیدات صنعتی در فاصله سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۸ با نرخ متوسط رشد ۷۲ درصد در سال دوازده برابر شد. این به معنی رشد قابل ملاحظه طبقه کارگر صنعتی از کارگران کارگاه‌ها

و کارخانه‌هایی بود که یک سوم کل نیروی کار در سال ۱۹۷۷ را تشکیل می‌دادند. برنامه‌های اقتصادی جمهوری اسلامی در مقایسه با استراتژی مدرنیسم سکولار و ملی‌گرایانه پهلوی‌ها با ریاضت اقتصادی و برنامه‌ریزی‌های مبهم و آشفتنه مشخص می‌شود^(۷). آرزوی برقراری نظم اقتصادی اسلامی که توسط بنی‌صدر، باقر صدر و بازرگان فرموله شده بود از «اتوپیائی مشاجره‌آمیز»^(۸) فراتر نرفت. علی‌رغم عنوان برنامه اول پنج ساله که «هدف نهائی جامعه اسلامی تکامل انسان»^(۹) است برنامه واقعی دوره پس از انقلاب در عمل چیزی بیش از اداره روزمره اقتصاد ملی نبود. طرح‌های توسعه، تا دوره بازسازی پس از جنگ در اواخر دهه ۱۹۸۰ بین دو دیدگاه در نوسان بود. دیدگاه «میان‌روهائی» که حول بازرگان نخست‌وزیر گرد آمده بودند و تداوم معتدل مدرنیسم، صنعتی کردن و سیاست‌های گذشته را ترجیح می‌دادند. و دیدگاه دولت سالاران پویولیستی که از اقتصاد دولتی، محدود کردن فعالیت سرمایه بزرگ، تقدم کشاورزی و صنایع کوچک و فعالیت‌هایی برای بسیج پایه توده‌ای اسلامی حمایت می‌کردند.^(۱۰) با این حال، در مفهوم ملی‌گرائی اسلامی، عقاید متفاوت گردهم آمدند. از شرایط حاصل از جنگ، بحران تولید ناشی از آشفتگی‌های دوره انقلاب و مفهوم ملی‌گرائی اسلامی به عنوان وسائلی برای متحد کردن ملت متفرق (به لحاظ قومی، طبقاتی و گرایش‌های ایدئولوژیک) بمنظور تعقیب هدف بزرگ جنگ و توسعه درون یک «میهن اسلامی» بهره‌برداری شد. طبقات زحمت‌کش و به ویژه کارگران کارخانه‌ها به عنوان نیروی پشت جبهه در کانون این تلاش‌ها قرار گرفتند.

شیوه بسیج نیروی کار

حکومت نوپیدا اسلامی در برابر ناآرامی‌های غیر منتظره کارگری و نفوذ فزاینده گروه‌های سوسیالیستی در میان کارگران صنعتی و جهت جلب حمایت کارگران (و توده‌های فقیر شهری به طور کلی) برای جنگ و بازسازی اقتصادی به یک سری اقدامات نمایشی دست زد. مبارزات نظری در کنار اقدامات انضباطی به کار گرفته شد. نظریه پردازان اسلامی برای جلب کارگران به بالا بردن بارآوری کار به طرح ایدئولوژی اسلامی کار پرداختند. در واکنش به ایده‌های رادیکال و سوسیالیستی در میان کارگران، جایگاه و قداست مذهبی ویژه‌ای را به کار و کارگران دادند. با تکیه بر احادیث گفتند که حضرت محمد دست کارگران را بوسیده و آیت‌الله خمینی گفت که «کارگر نمودی از خدا است». در همان حال ادعا شد که کار یک وظیفه مذهبی است، چیزی که نظرات کالوین و مشارکت آن در بررسی انباشت سرمایه در اروپا را به خاطر می‌آورد. خامنه‌ای در روز اول ماه مه سال ۱۹۸۱ به عنوان رئیس جمهور با تکیه بر تفکرات کلاسیک اسلامی^(۱۱) گفت: ساعات کار لحظات عبادت در بارگاه الهی و پرداخت دین به شهدا، مردم محروم و مستضعفین جامعه است و به هدر دادن حتی یک لحظه از آن تجاوز به حقوق محرومین و ناسپاسی به خون شهیدان است.^(۱۲)

روحانیت حاکم وسیعاً از ایدئولوژی مذهبی و با تکیه احادیثی از حضرت محمد که «کار مانند جهاد در راه خدا است» برای جلب کارگران جهت بالا بردن بارآوری کار سود جستند: ادعا می‌شد که کار کردن اجری معنوی دارد که نه در این جهان بلکه در جهان آخرت نصیب کارگران خواهد شد ولی در همان حال جزای خلاف کاری هم این جهانی و هم آن جهانی است و موجب خشم خدا خواهد شد. این دیدگاه‌ها بوسیله نمایندگان روحانی از حزب جمهوری اسلامی که در اوائل دهه ۱۹۸۰ به کارخانجات اعزام شده بودند تبلیغ می‌شدند تا مهر اسلامی رژیم بر محیط کار کوبیده شود.

مفهوم بدیعی از طبقه کارگر از این اخلاق کار نوپروتستانی که عناصری از برخورد با نیروی کار را در اتحاد شوروی بیاد می‌آورد، به وجود آمد. فرض این بود که همه افراد بشر بنده (برده) خدا و همه کارگرند و برای هم دیگر کار می‌کنند و از این طریق جریان زندگی و تکامل بشری به راه می‌افتند. و همه اینها به طور خلاصه تقدیر الهی است.^(۱۳)

به این ترتیب هر کسی در این جامعه و در هر شکلی کارگر است و همه

«بنده» خدا هستند. آنچه آنها را از هم متمایز می‌کند نه مالکیت و اعتبار و توان در بازار بلکه درجه رستگاری و یا به عبارت دیگر نزدیکی به خداست. بر این اساس اختلافات طبقاتی در هر سیستمی زمانی وجود می‌آید که صاحبان قدرت و ثروت با روش‌های غیر عادلانه به انباشت سرمایه (افراط و تکاثر) بپردازند. به این ترتیب سرمایه‌داری، سیستم اقتصادی غیر مشروع و غیر اسلامی نیست و زمانی چنین خواهد شد که انباشت در آن به روش غیر اسلامی، یعنی (رباخواری)، دورغ و تقلب صورت بگیرد^(۱۳). و زمانی که این شر از جامعه کنار زده شود و هر کس در هر اشتغالی که دارد به صداقت عمل کند در آن صورت تضاد بین کار و کارفرما در جهان از میان خواهد رفت.^(۱۴)

از نظر تئوری پردازان بنیان گذار رژیم اسلامی «انصاف» بود که لایه‌بندی‌ها اجتماعی و حدود آن را به وجود می‌آورد. مناسبات غیر عادلانه است که جامعه را به دو گروه‌بندی بزرگ اجتماعی، یعنی مستکبرین و مستضعفین تقسیم می‌کند. اصطلاح «مستکبرین» شامل کسانی است که قدرت و ثروت را از راه‌های «غیر مشروع» به دست آورده‌اند. آنها دشمنان اسلام و «امت» اسلامی به شمار می‌روند. مستضعفین کسانی هستند که تحت ستم مستکبرین قرار دارند و شامل فقرای شهری و روستائی، بیکاران و کوخ‌نشینان و همین‌طور بازاریان «شریفی» می‌شود که با هم دیگر ستون فقرات امت اسلامی را تشکیل می‌دهند. طبقه کارگر، با این درک از لایه‌بندی اجتماعی، در مقوله گسترده‌تری بنام «مستضعفین» یعنی لگدمال شدگان منحل می‌شود. طبقه کارگر با این مفهوم نه تنها موقعیت خود را به عنوان طبقه «ویژه» و با «ظرفیت انقلابی»، آن طور که مارکسیست‌ها برداشت می‌کردند، بلکه حتی خصلت «طبقاتی» اش را نیز در مناسبات اقتصادی از دست می‌دهد. خامنه‌ای به عنوان رئیس جمهوری در روز اول ماه مه سال ۱۹۸۱ خطاب به کارگران گفت: «کارگران باید با دیدگاه اسلامی به مسائل کارگری برخورد کنند. لایه‌های مختلف مردم نباید بر اساس سود و تجارت تقسیم شوند و این اختلاف نباید به برادری اسلامی آسیب بزند. ایدئولوژی‌های الحادی [atheist] تلاش می‌کنند تا به این وسیله و تعریف کارگران به عنوان یک طبقه، آنها را از امت اسلامی جدا کرده و وحدت‌شان را نابود کنند.»

در واقع تلاش‌های رسمی برای تغییر تعریف طبقه کارگر در آن زمان چیز جدیدی نبود. مقامات رژیم‌های قبلی نیز چنین تلاش‌هایی را به کار گرفته بودند. در هر دوره‌ای که مبارزه‌جویی و استقلال کارگران بالا می‌گرفت تلاش برای محو هویت آنها نیز شدت می‌گرفت. تعریف کارگر و کارفرما (رئیس یا سرمایه‌دار) موجب مجادلات طولانی در قرن بیستم بوده است. یک نماینده مجلس در دوره حکومت رضاشاه (۴۴-۱۹۲۵) در مجلس در واکنش به فعال شدن جنبش جدید کارگری، وجود کارگران در ایران را به طور کلی انکار کرد و گفت «ما هنوز در ایران کارگر نداریم» و مدعی شد که «همه کارفرما هستند»^(۱۵). در اوائل دهه ۱۹۴۰ با پیدایش جنبش اتحادیه‌ای رزمنده و تحت هدایت حزب توده، کاربرد اصطلاح «کارگر» ممنوع شد^(۱۶). هر چند که این اصطلاح علی‌رغم ممنوعیت به کار گرفته شد. در دهه ۱۹۷۰ در روزهای اوج توسعه اقتصادی و همین‌طور مبارزه مسلحانه ضد سلطنتی ایدئولوگ‌های حکومتی اعلام کردند که اصطلاح «پرولتاریا» (که وسیعاً در ادبیات مارکسیستی ایرانی بکار گرفته شد) دیگر در مورد کارگران ایران مصداق ندارد و اصطلاحی بوده است که در رابطه کارگران غربی و در دوره‌ای که درگیر «جنگ طبقاتی» بوده‌اند، بکار رفته است. بر همین روال پیشنهاد شد که بجای کارفرما (رئیس boss) که یادآور تمایز و امتیاز طبقاتی است، اصطلاح کار آما به کار رود که «با روح صمیمانه همکاری همه گروهها در سیستم اقتصادی جدید و در دوران انقلاب [سفید] در انطباق قرار دارد».

کارزارهای نظری تا انطباق

کارزارهای نظری از این دست همراه با تنبیه‌های شدید انطباقی برای کسانی که با این نظرات سازگاری نداشتند در هر دو رژیم قبل و بعد از انقلاب به کار گرفته شد. در اوائل در دهه هشتاد این بر سر زبان‌ها بود که کارخانه سنگری علیه کفار

است و جایی که وظیفه مقدس تولید در آن انجام می‌شود. وظیفه تعداد بی‌شمار از روحانیون که به کارخانجات اعزام شدند نه فقط مقابله با کارگران ناسازگار بلکه هم چنین ایجاد فضای مذهبی در محیط کار بود. آنها میخواستند تا با موعظه‌های اسلامی، چسباندن پوسته‌های انقلابی، شعارنویسی و غیره - هویت جدیدی ایجاد کرده و با پخش مراسم مذهبی و سخنرانی‌های مقامات از بلندگوها در وقت نهار و استراحت کارگران حضور رژیم در کارخانه را تثبیت کنند.

انجمن‌های اسلامی به عنوان اهرم سرکوب کارگران ناراضی به کار گرفته شدند. این انجمن‌ها که از هواداران رژیم سازماندهی شده بودند و مورد حمایت حزب جمهوری اسلامی قرار داشتند وظیفه انتقال نظرات روحانیون حاکم و اسلامی کردن محیط‌های صنعتی را به عهده گرفتند. آنها به ناپودی شوراهای مستقل کارگری (که مستقیماً از جانب کارگران انتخاب شده بودند) و تضعیف موقعیت مدیران لیبرال و یا غیرمکتبی پرداختند. مدیرانی که بیشتر در فکر مدیریت تخصصی کارخانجات بودند تا ملاحظات ایدئولوژیکی روحانیون حاکم. انجمن‌های اسلامی با شناسائی و جاسوسی از کارگران ناراضی به جو پلیسی در کارخانه‌ها دامن زده و به استخدام کارگرانی پرداختند که برای شرکت در نمایش‌های حمایت از رژیم آمادگی داشتند.

علاوه بر این در کارخانه‌هایی که فعالین انجمن‌های اسلامی برای کنترل کارگران کافی نبودند، گروه‌هایی از پاسداران به این کارخانه‌ها اعزام شده و یا پایگاه‌های دائمی در آنها مستقر کردند.

کنترل شدید کارگران در ایران البته پدیده جدیدی نبود. در دورهٔ مدرنیزاسیون ملی زمان شاه نیز اقدامات تند و تیزی به کار گرفته شده بود. کارگران از حق اعتصاب، ایجاد تشکلهای مستقل و پیوستن به سازمان‌های سیاسی محروم شده بودند. در عوض سندیکاهای کارگری از جانب دولت و با ایده‌های کنوپراتیستی سازماندهی شده بودند که اعضای آن می‌باید مورد تأیید ساواک قرار گرفته و به جاسوسی از کارگران فعال و همکاری با اداره حفاظت (امنیت) کارخانه می‌پرداختند.

تفاوت کنترل کارگران در دو رژیم در این بود که رژیم اسلامی به شعائر و وظائف مذهبی و بسیج کارگران مدافع رژیم (در برابر کارگران ناسازگاری که فعالیت آنها را به نفع توطئه امپریالیستی ارزیابی می‌کردند) متکی بود و رژیم شاه که مدرنیزاسیون خود را بر پیمان اجتماعی ناگفته‌ای استوار کرده است که در آن کارگران می‌بایست به یاری روند مدرنیزاسیون می‌شناختند و در مقابل سهم خود را از آن می‌گرفتند. سهم شدن کارگران در سود کارخانه‌ها (به عنوان یکی از محورهای انقلاب سفید) شعاری بود که شاه قصد داشت تا به وسیله آن به «محو تضاد طبقاتی» در جامعه و به تشویق کارگران برای بالا بردن بارآوری کار و کار بیشتر بپردازد. جالب است که رژیم بعد از انقلاب این اقدامات رفرمیستی را، به بهانه این که میراث رژیم گذشته هستند، ملغی نمود.

واکنش کارگران و هویت کارگری

گرچه این اقدامات حاد (حکومت اسلامی) بخشاً در هراس از مبارزات کارگری صورت گرفته بود، ولی این اقدامات به نوبه‌ی خود به مبارزات و ناآرامی‌های کارگری دامن زد. چرا که کارگرانی که در آغاز ایده «کار به عنوان ایدئولوژی» را پذیرفته و به کار برای «انقلاب‌مان» سر سپرده بودند سرخورده شدند. کارگری در اعتراض می‌گوید «این‌ها همه‌اش حرف است - همه حرف می‌زنند اما کو عمل؟ هم قبل و هم حالا؛ هیچ چی اتفاق نیافتاده، همه‌اش نمایشه»^(۱۷). کارگر دیگری در برابر رفتار دشمنانه مقامات نسبت به نمایندگان منتخب کارگری می‌گوید «اگر آنها شوراها را غیرقانونی اعلام کنند کارگران دیگر هرگز به مدیران اجازه ورود به کارخانه را نخواهند داد و اگر شوراها را منحل کنند خودشان هم باید گورشان را گم کنند»^(۱۸).

کارگران در برابر مقررات انطباقی مدیریت با عرض حال نوشتن به مقامات، اعتصاب‌ها و تحصن‌ها و بازداشت مدیران واکنش نشان دادند. با تشدید

سرکوب، کم کاری به وسیله‌ای برای بیان نارضایتی کارگران تبدیل شد. سال ۸۰-۱۹۷۹، سال اوج مبارزات کارگری در دوره بعد از انقلاب است. حدود ۳۶۶ حرکت کارگری در این سال گزارش شده است^(۳۱). این رقم به ۱۸۰ حرکت در سال ۸۱-۱۹۸۰ کاهش می‌یابد و در سال ۲-۱۹۸۱ و با شدت‌گیری سرکوب تعداد حرکات کارگری به ۸۱ مورد می‌رسد. سال ۵-۱۹۸۴، سال اوج‌گیری مجدد مبارزات کارگری با ۲۰۰ حرکت است که از این تعداد، ۹۰ اعتصاب غیرقانونی است که برجسته‌ترین آنها را اعتصاب کارگران ذوب آهن اصفهان در اعتراض به طرح اخراج‌هاست^(۳۲). نرخ رشد بارآوری صنعتی در سالهای پس از انقلاب بدلیل ضعف مدیریت و ناآرامی‌های کارگری منفی شد. در مقایسه با سال ۱۹۷۸ و براساس آمار رسمی نرخ تولید سرانه کارگر به ۰/۶۰ درصد رسید^(۳۳). وزیر کار در سال ۱۹۸۱ اذعان کرد که تولید کشور در نتیجه وضع مختل کارخانه‌ها ۳۰ درصد کاهش یافته است^(۳۴). آمار رسمی دیگری در رابطه با سال ۲-۱۹۸۱، بجز اعلام ضرر ۶۰ میلیارد ریالی (۸۰۰۰ دلار) و اینکه کارخانجات در مجموع با حدود نصف (۵۱/۲ درصد) ظرفیت خودکار می‌کنند، وجود ندارد^(۳۵). تنها در سال ۳-۱۹۸۲ است که در نتیجه واردات مواد خام مورد نیاز کارخانجات، نرخ تولید سرانه در مقایسه با سال قبل از آن گرایش مثبت پیدا می‌کند و بعد از ۵ سالی که در آن هنوز ارزش تولیدات زیر ۲۷ درصد سال‌های قبل از انقلاب قرار دارد^(۳۶).

پاسخی از این نوع از جانب کارگران را نباید به سادگی واکنشی در برابر شرایط اقتصادی‌شان قلمداد نمود بلکه این پاسخ را باید حاکی از رشد آگاهی طبقاتی کارگران دانست. احساسی طبقاتی که ریشه در دهه‌های قبل داشت. اصطلاح کارگر را که ما در ایران امروز در رابطه با طبقه مزدبگیر بکار می‌بریم ریشه در اوستا (Avesta) کتاب مقدس زرتشتیان دارد. در اواخر دوره قاجار در دهه ۱۹۸۰ و با آغاز تولید مدرن در ایران است که این اصطلاح با مضمون تاریخی جدیدی در زبان مردم بکار گرفته می‌شود.

تا آن زمان اصطلاح عمله‌جات (amalajat) به جای کارگران در رابطه با مزدبگیران شهری، فصلی و موقتی و یا کارگران غیر ماهر ساختمانی به کار می‌رفت. بنابر این کارگر به عنوان مفهوم تاریخی کاملاً جدید به شاغلین صنایع تولیدی مدرن اطلاق می‌شد. گرچه این اصطلاح بعدها در رابطه با سایر مزدبگیران نیز بکار گرفته شد. اصطلاح عمله و فعله (amala, fa'ala) علی‌رغم تلاش سوسیالیست‌ها دمکرات‌ها برای جانداختن اصطلاح کارگران به عنوان یک مقوله اجتماعی هنوز تا آن زمان در زبان توده‌ای در رابطه با مزدبگیران به کار می‌رفت^(۳۷). همین‌طور هم‌چنان اصطلاح طایفه (Kin) به جای طبقه (Class) در رابطه با کلیت کارگران جاری بود. در دهه ۱۹۴۰ بود که در میان کارگران ایران نشانه‌هایی از تکامل طبقاتی مدرن آشکار گشت.

در دهه ۱۹۴۰ تعداد کارگران کارخانه‌های مدرن در پی موج جدیدی از صنعتی شدن تحت حکومت رضاشاه افزایش یافت. در این مقطع سه جریان باعث تقویت یک حس طبقاتی در میان کارگران بخش‌های مدرن گردید. اولین جریان، سازمان اتحادیه‌ای بنام شورای متحد مرکزی اتحادیه‌های کارگران ایران (CCFTU) بود که قویاً تحت نفوذ حزب کمونیست توده قرار داشت و بزرگترین و رزمنده‌ترین سازمان کارگری در خاورمیانه بود. دومین جریان، حزب توده، حزب کارگری که قوی‌ترین حزب مخالف در دهه ۱۹۴۰ بود که نمایندگان در مجلس (پارلمان ایران) داشت و در کارخانه‌ها و محلات دارای نفوذ و قدرت قابل ملاحظه^(۳۸)، و سوم، رفتار انتخاباتی - اختلاف و تمایز سیاسی میان کارگران و کارفرمایان (به عنوان یک گروه اجتماعی) که خود را در سطح انتخابات نشان می‌داد^(۳۹). این جریان‌ها به صورت مکانیزم‌های نهادی‌ای عمل می‌کردند که به مدد آنها کارگران می‌توانستند هویت اقتصادی و سیاسی منافعتشان را بهم متصل سازند.

با این حال، این هویت طبقاتی طی دو دهه پس از کودتای سال ۱۹۵۳ تحلیل رفت. از طرفی کودتا با سرکوب اتحادیه‌های کارگری مستقل و احزاب سیاسی مخالف بیان نهادی طبقه بودن کارگران را از بین برد. کارگران، همانند سایر بخش‌های مردم تحت نظارت شدید دولت قرار داشتند. از طرف دیگر موج

جدید توسعه اقتصادی و صنعتی شدن موجب رقیق شدن موقعیت طبقه کارگر قدیمی گشت. زمینه‌های فرهنگی و محلی نیروی کار صنعتی در پی صنعتی شدن وسیع اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ دگرگون شد. ولی از اواسط دهه ۱۹۷۰ اوضاع عوض شد. در این زمان، نسل جدید کارگران دهه ۱۹۶۰ تجارب کافی از کار صنعتی و شهرنشینی به دست آوردند. از این‌رو کارگران با آغاز انقلاب سال ۱۹۷۹ از «آگاهی صنعتی» - چیزی که از صنعتی شدن، کار صنعتی و زندگی شهرنشینی حاصل می‌شود - برخوردار بودند. این آگاهی نه تنها از طریق حرکات کارگری اواسط دهه ۱۹۷۰ بلکه از لحاظ نظری نیز قابل مشاهده بود.

بورديو ميگويد يك طبقه و يا گروه تئوريك تنها زمانی که «نماینده‌گی» بشود واقعیت می‌یابد^(۴۰) (یعنی پذیرفتن اعلام هویت). نمایش جالب چنین «نماینده‌گی» را در کارگران ایران میتوان یافت. کارگران ایران از طریق کاربرد اسم مفرد «کارگر» برای اعلام هویت خود در محاورت روزمره، احساس طبقاتی خود را بیان می‌کردند. در نقل قولی از کارگر یک کارخانه در سال ۱۹۸۱ میتوان این مسئله را دریافت. «کارفرما می‌خواهد کارگر» را به سه بخش تقسیم کند. او می‌خواهد یک گروه را در رأس [از نظر اقتصادی] گروه دیگر را در وسط و بقیه را بیچاره و مطیع نگه دارد. این کارگر، هر کارگر مفرد را در وضعیتی مشابه یکدیگر می‌بیند، آن‌طور که نام و خصوصیت هر کارگر بیان‌کننده خصوصیت همه کارگران است. در برابر آن، کاربرد اسم جمع «کارگران» مبین گوناگونی و تنوع و مشخص کننده جمع عددی کارگران مختلف و گوناگون است^(۴۱).

به این ترتیب «کارگر» در زبان کارگران به معنی کلیت و هویت جمعی است. این واژه بر انتزاع، عمومیت و کلیت برای همه آنهائی دلالت دارد که هویت و منافع مشترکی دارند^(۴۲).

علی‌رغم هویت و منافع، زبان طبقاتی بهر حال پیچیده‌تر بود. این زبان ترکیبی از تأثیر جریان‌های مختلف اسلامی، سوسیالیستی و اتحادیه‌گرائی سکولار و آگاهی عمومی بود. بعد از انقلاب اسلامی سال ۱۹۷۹، ادبیات اسلامی در شکل‌گیری ذهنیت طبقه کارگر نقش ویژه‌ای ایفا نمود. جالب این‌که چنین گفتمانی به کارگران کمک کرد تا برای مقابله با سرمایه/دولت از آن به موقع استفاده کنند. یعنی آن مفاهیم مساوات طلبانه اسلامی که مقامات رژیم تلاش داشتند تا به وسیله آنها رقبای‌شان از گروه‌های سوسیالیستی را از میدان بدر کرده و حمایت کارگران را به خود جلب کنند. مفاهیمی مثل «قسط اسلامی»، «عدالت» و «مستضعفین» به تکیه کلام بسیاری از کارگران تبدیل شد. غالباً کارگان مفاهیم مذهبی مورد اتکاء رژیم را تغییر داده تا به چیزی که آن را «حقوق خود» می‌دانستند برسند. به این ترتیب واکنش کارگران در برابر جمله معروفی از آیت‌الله خمینی که «ما نه برای خربزه (منظور بهبود اقتصادی) بلکه برای اسلام انقلاب کردیم»، این بود که «پس اسلام به چه معنی است؟»

آگاهی طبقاتی و احساسات ملی

به رسمیت شناختن هویت و منافع ویژه به هر حال به این معنی نبود که کارگران نسبت به منافع وسیع‌تر ملی بی‌تفاوت باشند. برعکس کارگران، مبارزاتشان را همراه با احساسات قوی ملی به پیش می‌بردند، و گرچه ممکن است متناقض بنظر بیاید، با احساس قدرتمند تعلق به یک دولت - ملت. کارگران همراه با طرح خواست‌ها و حتی اقدام به اعتصاب حمایت خود را از «انقلاب ما»، «کشور ما» و «اسلام ما» نشان می‌دادند. کارگری از کارخانه پارس متال تهران در سال ۱۳۸۰ می‌گوید «ما دولت انقلابی (اسلامی) را قبول داریم و تا پای جان از انقلاب دفاع خواهیم کرد. [اما] این به معنی دفاع از هر فاسدی در دستگاه دولتی نیست. بالاخره تعداد زیادی از آنها کنار گذاشته شده‌اند. «کارگر دیگری در این کارخانه می‌گوید: «ما میخواهیم بطور قانونی کار کنیم و نمی‌خواهیم کسی را (دولت را) تحت فشار قرار بدهیم. ما از قوانین حکومتی تبعیت می‌کنیم. ولی ما به هیچ وجه با این سرمایه‌داران کار نخواهیم کرد.»

بسیاری از کارگران از این که می‌دیدند همکارانشان در نتیجه جنگ

بی‌خانمان شده و به زندگی در شرائط مشقت بار ورود گاه‌های جنگ ناگزیر شده‌اند، شرمسار بودند. آنها عمیقاً از تعداد زیاد قربانیانی که برای دفاع از میهن جان‌شان را باخته بودن، متأثر بودند. کارگری از کارخانه آزمایش به من می‌گفت «که حالا ما احساس می‌کنیم که نمی‌توانیم زیادی شکایت کنیم. جنگ در جریان است و ما سال گذشته ۲۰۰۰ تومان عیدی گرفتیم و امسال گفتند که پول عیدی نداریم و ما گفتیم عیبی ندارد.» «ما آماده‌ایم تا آنجا که در توان داریم کمک کنیم.» در واقع بسیاری از کارگران هم‌چنین کردند. کارگران در سال اول جنگ و با فعالیت (بسیج کارگران) ۱۴۰ میلیون تومان کمک کردند. حدود ۷۰۰ نفر جانشان را در این راه باختند و ۳۰۰ نفر زخمی شدند و ۵۴ نفر به اسارت درآمدند. علاوه بر این ۱۵۰۰۰ کارگر دوره آموزش نظامی را برای جنگ علیه نیروهای عراقی گذراندند.^(۳۲)

بی‌تردید جنگ علیه عراق در ارتقاء احساس میهن پرستانه کارگران تأثیر بسیاری بجای گذاشت. گرچه این به تنهایی توضیح دهنده احساس تعلق کارگران به یک ملت و دفاع از آن نیست. در برابر هویت و مبارزات قومی که پیروزی نهائی آن عبارت است از تحقق گزینه‌های بیرون از ملت، اهداف دراز مدت و کوتاه مدت مبارزه طبقاتی تنها می‌تواند در محدوده دولت - ملت متحقق شود. در واقع روحیه مبارزاتی و آگاهی کارگران ایرانی در دوره سالهای پس از انقلاب به طور ساده حاصل رقابت شدید گروه‌های سوسیالیستی و روحانیت حاکم برای بسیج ویا جلب حمایت کارگران نبود. عامل مهم در این رابطه هویت‌یابی قوی شهروندی کارگران در یک دولت - ملت انقلابی و با این توقع بود که این دولت می‌باید حقوق مورد انتظار آنها را برآورده کند. بهمین دلیل ما شاهد رشد بیان حقوق (haqq حق) در سالهای بعد از انقلاب هستیم. هر قدر که کارگران نسبت به حقوق‌شان بیشتر آگاه می‌شدند احساس تعلق آنها به دولتی که می‌توانستند خواسته‌هایشان را از آن مطالبه کنند بیشتر می‌شد. رقابت سوسیالیست‌ها و روحانیون حاکم برای جلب حمایت کارگران، به آنها کمک نمود تا دامنه توقعات و حقوق خود را گسترش دهند. کارگران در حالی که از نظر مالی و یا از راههای دیگری به جنگ کمک می‌کردند ولی انتظارشان از دولت را هم رها نمی‌کردند. در کارخانه اتومبیل‌سازی زامیاد کارگران در اعتراض به قطع پول نهار اعتراض کردند. انجمن اسلامی کارخانه و مدیریت ادعا کردند که خواست پول نهار حرام است. کارگران در واکنش دلیل می‌آوردند که: «منظور آنها از حرام چیست؟ این خواست حرام نیست و حق ماست. مزد ما ماهانه ما ۸۰۰ تومان است و باید پول اجاره سنگین و خیلی چیزهای دیگر را بپردازیم. آنها در مورد پولی که دولت از ما برای جنگ گرفت چه می‌گویند؟! آیا این حرام نبود؟ کارگر دیگری با خشم گفت «به خدا قسم، اگر آنها پول نهار ما را ندهند. ما هم در عوض خواهان برگشت پولی خواهیم شد که برای جنگ داده‌ایم.»

نتیجه: گزینه‌های بیرون از ملت؟

ما چگونه می‌توانیم این رفتار ظاهراً متناقض را - رفتاری مبارزه‌جویانه و با آگاهی طبقاتی ولی هنوز در حمایت از حکومت، ملت و جنگ را - توضیح دهیم؟ آیا این همان «آگاهی دو گانه» طبقه کارگر مورد نظر گرامشی نیست که بخشی از آن منعکس کننده ایده نخبگان حاکم و ایدئولوژی آنهاست و بخش دیگر آگاهی عمومی (Common -Sense Knowledge) است که کارگران در تجربه زندگی و کار روزمره کسب می‌کنند. از طرف دیگر اگر چنین باشد، این شکل از پاسخ کارگران تا چه حدودی به معنی نفی ملت خواهد بود؟ تاریخ مناسبات نیروی کار - دولت در دوره پس از انقلاب در ایران نشان می‌دهد که رابطه بین ملت و طبقه پیچیده است. آیا هویت‌یابی ملی در برابر بیداری طبقاتی قرار دارد و آن را کمرنگ می‌کند؟ از طرف دیگر آیا ضرورتاً کارگرانی که هویت طبقاتی بالائی را بدست می‌آورند پیوندهای ملی خود را کمرنگ می‌کنند؟

ملت پدیده‌ای بیرونی در شکل‌گیری طبقه نیست. طبقه در محدود دولت - ملت است که شکل می‌گیرد. دیپش چاکرابارتی (Dipesh Chakrabarty) می‌گوید که «زبان طبقه جزئی درونی از زبان شهروندی و هم‌چنین زبان ملت و دولت است»^(۳۳). زمانی که کارگران برای ایجاد اتحادیه‌ای کارگری حزب و سازمان‌های

خودشان مبارزه می‌کنند به زبان «حقوق» و هم‌چنین زبان شهروندی در چارچوب یک دولت ملی صحبت می‌کنند. از این‌رو در حالی که تز معروف مارشال (Marshall)^(۳۴) مبنی بر این‌که نابرابری طبقاتی / سرمایه‌داری و شهروندی همواره در قرن بیستم با هم در جنگ بوده‌اند شاید بیش از اندازه جذاب باشد، ولی این هم حقیقت دارد که دولت و شهروندی ابزاری در جهت ایجاد هویت طبقاتی بوده‌اند. واقعیت این است که «انترناسیولیسم قدیمی» قرن نوزدهم نه تنها به این دلیل ممکن شد که شکل‌گیری انجمن‌های طبقه کارگر مقدم بر قوام و تحکیم فرهنگ‌ها و زبان‌های ملی بود بلکه به این دلیل هم بود که حقوق شهروندی و ملی به مفهوم امروزی آن از کارگران دریغ شده و از نظام حکومتی کنار گذاشته شده بودند.^(۳۵)

در حالی که بنظر می‌رسد شکل‌گیری دولت برای شکل‌گیری طبقه ضروری است. ولی در همان حال این همان دولت است که در پی بازسازی، ایجاد و ساخت ملت و یا تحکیم نوع جایگزینی از هویتی است که امکان دارد با انواع قبلی آن در تناقض باشد. برنامه‌ریزی ملی مکانیسم مهمی در این روند به شمار می‌رود. همان‌طور که پارتا چاترجی (Partha Chatterji) نشان داده برنامه‌ریزی از این نظر اهمیت دارد که به عنوان یک دستگاه ملی و منطقی برای پنهان کردن مقاصد سیاسی از آن استفاده می‌شود. دستگاهی ظاهراً فراسیاسی که تجسم آگاهی واحد، عام و عقلانی دولت برای پیشبرد توسعه ملی به عنوان یک کل تلقی می‌شود.^(۳۶)

کارگران ممکن است به عنوان عضوی از جوامع مفروضی که با چنین روش‌هایی ایجاد شده‌اند هم از هویت طبقاتی و هم از هویت ملی دفاع کنند. پس با این مفهوم گزینه‌های بیرون از ملت وجود نخواهد داشت. گرچه در حالتی که استراتژی توسعه ملی دولت مستلزم دست‌اندازی به حقوق مشخص شهروندان باشد در آن صورت احتمال بروز اختلاف به وجود خواهد آمد. بطور مثال زمانی که بسیج ملی به معنی ریاضت نیروی کار تلقی شود. و همین که این اقدامات انضباطی حقوق شهروندی را نقض کنند آنگاه کارگران تمایل به قانون‌شکنی پیدا خواهند کرد.

این دوگانگی در برخورد مردم نسبت به دولت - ملت تا حدودی همان تنش را نشان می‌دهد که هومی بابها (Homi Bhabha) به عنوان بحث اجرایی و آموزش ملت از آن یاد می‌کند. در حالی که مسائل آموزشی (Pedagogical) گفتمان اعتباری بر پایه اصول تاریخی مفروض و یا نهادی شده است ولی مسائل اجرایی چیزی است که از مسائل خرد زندگی روزمره برمی‌خیزد.

دیدیم که کارگران ایران چگونه در برابر دیسپلین‌های مربوط به مدرنیزاسیون ملی یا «اسلامی» مقاومت نشان دادند. اما این نمونه از مقاومت‌ها ضرورتاً به معنی تضعیف احساس و یا آگاهی ملی نیست. کارگران با آگاهی طبقاتی ممکن است در همان حال ناسیونالیست هم باقی بمانند.

هویت طبقاتی کارگران ناسیونالیست شبیه آگاهی جنسیتی زنانی است که بنظر می‌رسد پدرسالاری درونی را پذیرفته‌اند - آن‌طور که ظاهراً در حرف مشروعبیت قدرت مردان را می‌پذیرند ولی در عمل روزمره در برابر آن مقاومت می‌کنند. به عبارت دیگر این زنان در حقیقت مخالف استیلا به طور کلی هستند و نه پدرسالاری به طور خاص. شاید آگاهی جنسیتی از جانب زنان مستلزم شناخت رابطه پدرسالاری و استیلا و بیان روشن این هویت باشد. با این حال زنان، در واقع در اعتراضات روزمره خود پدرسالاری را تحلیل برده و در نهایت این پدر سالاری به پدرسالاری مشروط تبدیل می‌شود.

به همین ترتیب اعتراضات کارگری در ایران موجب اختلالاتی در برنامه‌ها و پروژه‌های ملی دولت، چه به نام «مدرنیزاسیون ملی» دوره شاه و چه به عنوان «ملت اسلامی ما» در جمهوری اسلامی، گردید. گرچه آنها قادر به از میان بردن اسطوره ملت نشدند. با این حال همین مقاومت‌ها حاکی از درک متفاوت کارگران از ملت بود. درکی که «استثمارگران، ستمگران و مردم فاسد»^(۳۷) را خارج از ملت قرار می‌داد. چرا که تا آنجا که ملت مورد نظر است، تصور متفاوتی از آن در بخشهای مختلف جامعه وجود خواهد داشت. درک‌هایی که با یک طرح واحد

فاصله بسیاری دارد. گروههای اجتماعی و کارگران بطور نمونه، با تأکید بر هویت‌های ویژه‌شان ملت را به یک کلیت مشروط تبدیل می‌کنند.

سپاس‌گزاری

مایلم از سازماندهندگان و اعضا «گروه تحقیق» گزینه‌ای بیرون از ملت» در انتالیا (Antalya) ترکیه به خاطر انتقادات و پیشنهادات سازنده‌شان تشکر کنم. هم‌چنین از پرفسور شهناز روز (Shahnaz Rouse) برای مطالعه دقیق این نوشته و پیشنهاداتش تشکر می‌کنم. مسلم است که مسئولیت نتایج این نوشته با من است.

پانویس‌ها:

- نمونه‌هایی از اعتراض کارگران کشورهای مختلف يك شرکت چند ملیتی، مثل کواکولا، که در يك اعتراض جمعی علیه مدیریت در سال ۱۹۸۰ شرکت کردند، وجود دارد. گرچه تعداد چنین نمونه‌هایی زیاد نیست. در واقع مسئله جدائی کارگران در محدوده ملی بسیار فراتر از همکاری آنهاست. برای نمونه‌هایی در این زمینه به شماره‌های مختلف Monthly International Labour Report، لندن، دهم ۱۹۸۰ نگاه کنید.
- به کارگر کمونیست، شماره ۶، فروردین ۱۳۴۲ (۱۹۸۳) صفحه ۱۱ نگاه کنید.
- پیتر واترمن (Peter Waterman)، انترناسیونالیسم جدید. حقایق بیشتری از cake بزرگ، Review، جلد ۱۱ شماره ۳ (تابستان ۱۹۸۸) صفحه ۲۹۶.
- مایکل لوی (Michela Lowy) «سرزمین پدری یا زمین مادری؟ ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم سوسیالیست ریجستر (Socialist Register) ۱۹۸۹ (لندن: انتشارات مرلین) صفحات ۴-۲۱۳.
- پیتر واترمن، درک انترناسیونالیسم سوسیالیستی و پرولتاریائی: گذشته غیرممکن و رهایی ممکن آتی در مقیاس جهانی (هوک The Hague): مؤسسه مطالعات سوسیالیستی: مقاله شماره ۹۷ مارس (۱۹۹۱)
- نیکل هاورث (Nigel Haworth) و هاروی رمزی (Harvie Ramsey)، «کارگران جهان متحد: سرمایه بین‌المللی و بعضی مسائل دمکراسی صنعتی» در روجر ساوت هال (Roger Southall)، اتحادیه‌های کارگری و صنعتی شدن جدید جهان سوم (لندن زدیوک (Zed Book) ۱۹۸۸).
- پیتر واترمن، «اتحاد جنبش‌های اجتماعی»، یادداشت مختصر، نوشته منتشر نشده، هوک، مؤسسه مطالعات اجتماعی ۱۹۸۸.
- سهراب بهداد، «اقتصاد سیاسی برنامه‌ریزی اسلامی در ایران»، ه. امیر احمدی و م. پروین، ایران پس از انقلاب (Bolder، انتشارات وست ویو Westview ۱۹۸۸) صفحه ۱۲۲.
- سهراب بهداد، «يك اتوپيای مورد مجادله» اقتصاد اسلامی در انقلاب ایران. مطالعات تطبیقی در تاریخ و جامعه، جلد ۳۶ شماره ۴ (اکتبر ۱۹۹۴).
- کامران سفید، برنامه توسعه در ایران، از سلطنت تا جمهوری اسلامی (کامبریج شایر، انتشارات Menas ۱۹۸۷)، صفحه ۲۰۵.
- بهداد، اقتصاد سیاسی برنامه‌ریزی اسلامی.
- در مورد آن چه من از تفکر کلاسیک اسلامی می‌فهمم در (اخلاق کار در اسلام)، آصف بیات بحث کرده‌ام: مقایسه‌ای با پروتستانسیسم، فصل‌نامه اسلامی جلد ۳۶ شماره ۱ (۱۹۹۲).
- پیام خامنه‌ای (رئیس‌جمهور) به مناسبت اول ماه مه ۱۹۸۱.
- حجت‌الاسلام امامی‌کاشانی در جمهوری اسلامی، ۲۹ آوریل ۱۹۸۲، ضمیمه صفحه ۲.
- به همان منبع صفحه ۳ نگاه کنید.
- همان منبع.
- نگاه کنید به حبیب لاجوردی، اتحادیه‌های کارگری و اتوکراسی در ایران (سیراکوس Syracuse)

- انتشارات دانشگاه سیراکوس ۱۹۸۵) صفحه ۱۵.
- انورخامای (نقل شده در منبع بالا صفحه ۳۴).
- کارگر کارخانه آزمایش، در مصاحبه با نویسنده، فوریه ۱۹۸۱.
- کارگری از کارخانه پارس متال، در مصاحبه با نویسنده، فوریه ۱۹۸۱.
- آصف بیات، کارگران و انقلاب در ایران (لندن: زدیوک ۱۹۷۸) صفحه ۱۸۰ جدول ۱۰.۳.
- همان منبع فصل ۷.
- همان منبع صفحه ۱۷۹.
- جمهوری اسلامی، ۲۰ می ۱۹۸۱.
- وزارت برنامه و بودجه.
- بیات، کارگران و انقلاب، صفحه ۱۷۹.
- نگاه کنید به فریویدون آدمیت، ایدئولوژی نهضت مشروطیت ایران. (تهران، امیرکبیر، ۱۹۷۶) صفحه ۲۸۲.
- به اروند آبراهامیان، ایران بین دو انقلاب (انتشارات دانشگاه پرینستون Princeton، ۱۹۸۲) نگاه کنید.
- اروند آبراهامیان به قوت و ضعف جنبش کارگری در ایران ۵۳-۱۹۴۱، در ام. ای بونی Bonnie و ان. کدی Keddie جامعه و تحولات در ایران مدرن (آلبانی، دانشگاه دولتی نیویورک ۱۹۸۱) صفحه ۱۹۱.
- به آصف بیات، «انباشت سرمایه، کنترل سیاسی و سازمان‌کاری در ایران ۷۵-۱۹۶۵»، مطالعات خاورمیانه‌ای جلد ۲۵ (آوریل ۱۹۸۹) نگاه کنید.
- نگاه کنید به پییر بوردیو (Pierre Bourdieu) يك طبقه اجتماعی چگونه می‌آید؟ وجود عملی و تنوریک گروهها، نشریه جامعه‌شناسی برکلی (Berkeley) شماره ۳۲ (۱۹۸۷).
- برای مثال به این نقل قول توجه کنید «ما، کارگران يك شورا (Council) می‌خواهیم برای آنکه قاطعانه برای ما کار کند»، کارگران، در گفتگو با نویسنده، فوریه ۱۹۸۱.
- برای بحث دقیق‌تر در این مورد نگاه کنید به آصف بیات «تاریخ‌نگاری، طبقه و کارگران ایران» در زد لوکمان Z. Lockman، کارگران و طبقات کارگری در خاورمیانه: تاریخ‌نگاری، تاریخ‌ها، مبارزات، (آلبانی، انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک ۱۹۹۴)
- این آمار به وسیله ریاست نهاد بسیج کارگری سپاه پاسداران انتشار یافته و در روزنامه کیهان شماره ۱۷، ۲۶ مهر ۱۳۶۱. (چاپ در لندن)
- دپیش چاکرابارتی (Dipesh Chakrabarty)، «تاریخ کارگری و سیاست‌های تنوری: يك زاویه هندی در خاورمیانه: زد - لوکمان، کارگران و طبقه کارگر در خاورمیانه: مبارزات، تاریخ و تاریخ‌نگاری (آلبانی انتشارات دانشگاه دولتی نیویورک، ۱۹۹۴) صفحه ۳۲۹.
- تی. اچ مارشال (T. H. Marshall). شهروندی و طبقه اجتماعی، جامعه‌شناسی در تقاطع (لندن، هانیه مان ۱۹۶۳).
- پیتر واترمن، درک انترناسیونالیسم پرولتری و سوسیالیستی، گذشته غیرممکن و رهایی ممکن آتی در مقیاس جهانی، هوک مؤسسه مطالعات اجتماعی، مقاله شماره ۹۷، مارس ۱۹۹۱، صفحه ۱۵.
- پارتبا چاترچی (Partba Chatterji) تفکر ناسیونالیستی و جهان مستمر (لندن، زدیوک ۱۹۸۶) صفحه ۲۰۶.
- هومى بابها (Homi Bhabha) ملت و داستان‌گوئی (لندن، روت لیج Routledge ۱۹۹۰) صفحات ۹۸-۲۹۶.
- این همان چیزی است که يك کارگر کارخانه زامیاد تهران در رابطه توضیح درکش از ملت گفته است. * این نوشته برگردانی است از مقاله آصف بیات بنام "Does Class Ever Opt Out of the Nation?" که در کتاب زیر انتشار یافته است.

Identity Politics in Central Asia and the Muslim World:

Nationalism, Ethnicity and labour in the Twenty Century,

Willem Van Schendel Etal. (eds), IB Tauris & Co Ltd,

London, July 2001.

نشر باران منتشر کرد

بخشی از تاریخ جنبش روشنفکری ایران

(بررسی تاریخی - تحلیلی کانون نویسندگان ایران)

مسعود نقره‌کار

(پنج جلد گالینگوری)

قیمت ۹۹ یورو

ملیحه تیره گل در بررسی این کتاب می‌نویسد: «مسعود نقره‌کار برای تدوین این دوره‌ی پنج جلدی، قریب ده سال به گردآوری مآخذ، گفت و گو با نویسندگان درگیر در جریان‌های تشکیل کانون، و مطالعه و بررسی مدارک تاریخی، مشغول بوده است.

حضور این اثر تاریخی، در ساحت تاریخ فرهنگ ایران و به ویژه، تاریخ روشنفکری ایران معاصر، رویدادی فرخنده است، زیرا که این مجموعه، به منزله‌ی آئینه‌ای است در برابر تلاش‌های پیگیر اهل قلم، در رویارویی‌های گاه خونین، با پدیده‌های سانسور و دیکتاتوری در هر دور رژیم»